بسم الله الرحمن الرحیم

**جلسه شماره 68**

جلسه۰۷/ ۱۱/ ۸۸ ادامه تحلیل جمع عرفی

**ادامه تحلیل جمع عرفی**

محصل عرض ما در جمع عرفی این بود که اگر از غیر معصوم دو کلام صادر شده باشد، ما از دلیل قرینه کشف می کنیم که متکلم نسبت به دلیل ذوالقرینه اشتباه کرده است. وی در صدد افهام معنایی بوده، ولی لفظ او وافی به مقصود او نبوده است؛ در نتیجه کلام وی ظهور در معنایی داشته و دارد، ولی این ظهور حجت نیست و کاشف از مقصود استعمالی متکلم نیست.

ولی این تحلیل در کلمات معصومین صحیح نیست. آن چه عرف متعارف از کلام امام علیه السلام می فهمد، نمی تواند مقصود استعمالی حضرت نباشد. البته ممکن است این مقصود استعمالی و مراد تفهیمی مطابق با مراد جدی نباشد و صدور حکم به جهتی همچون تقیه و امتحان باشد. ولی نمی تواند آن چه عرف از کلام می فهمد مطابق مراد استعمالی هم نباشد. در نتیجه ظهور کلام ذوالقرینه معصوم علیه السلام هم به گونه ای بوده است که منافات با ظهور کلام قرینه نداشته است.

از اینجا پاسخ این اشکال روشن می شود که قرینه منفصله نمی تواند ظهور را از بین ببرد؛ چون الواقع لاینقلب عما وقع علیه. پاسخ این اشکال این است که ما نمی گوییم با آمدن قرینه منفصله ظهور تحقق یافته و بقاءً از بین می رود. بلکه با توجه به قرینه منفصله می فهمیم که کلامی که تخیل می کردیم، ظاهر است، اصلا ظاهر نبوده و صرفا تخیل ظهور بوده است.

در توضیح این پاسخ عرض می کنیم که برای پیدایش اصل ظهور برخی امور دخالت دارد؛ همچون موقف های متکلم. مثلا امر در صورتی ظهور در وجوب به معنای مصطلح آن دارد که متکلم در موقف مشرع و قانون گزار سخن بگوید نه در موقف معلم اخلاق و مهذب نفوس. همین طور موقف های دیگری همچون مولویت و ارشادیت، موقف بیان حکم واقعی و حکم ظاهری و ... در ایجاد ظهور اثرگذار است. حال چگونه می توانیم این مواقف را بشناسیم تا ظهور کلام متکلم را به دست آوریم. در اینجا اصولی عقلایی وجود دارد، همچون اصالۀ کون المتکلم فی مقام التشریع، اصالۀ المولویۀ و اصالۀ کون المتکلم فی مقام بیان الحکم الواقعی و .... که ما را به موقف متکلم و بالتبع به ظهور کلام وی هدایت می کنند. ما در جمع عرفی از این گونه اصول عقلایی رفع ید می کنیم و در نتیجه اصل ظهور کلام وی تغییر پیدا می کند.

البته عدول متکلم از موقف طبیعی کلام او باید مستند به قرینه ای باشد که با جمع عرفی عدم انتقال

این قرینه کشف می شود. لازم به ذکر است که در جمع عرفی ما کشف قطعی از موقف متکلم در کلام ذوالقرینه می کنیم که با وجود قطع به موقف متکلم اساسا اصول عقلایی فوق ذاتا مجرا ندارد تا بخواهیم از اعتبار آنها رفع ید کنیم. مثلا در جایی که دو کلم را مستقیما خود ما شنیده ایم به قرینه کلام اظهر گاه یقین می کنیم که در هنگام صدور کلامِ ظاهر قرینه بوده که موقف خاص متکلم را تعیین می کرده و ما آن را در ست متوجه نشده ایم.

یکی از اصولی که با آن ظهور کلام متکلم را در می یابیم ظهور کلام در نزد ما است که طریق برای ظهور کلام در نزد عرف متعارف است. ممکن است ما با جمع عرفی بفهمیم که آن چه ما از کلام می فهمیم آن چیزی نیست که عرف متارف در می یابند.

اصل دیگر اصالۀ عدم تغییر الظهور فی العصور یا اصالۀ التطابق بین ظهور فعلی و ظهور عند صدور النص است. ما وقتی ظهور نوعی کلام را در عصر خودمان به دست می آوریم با افزودن این اصل (که اصل عدم انتقال از شئون همین اصل است)، ظهور نص در هنگام صدور را دریافت و با آن مراد استعمالی متکلم را احراز می کنیم. ما در جع عرفی گاه کشف می کنیم که ظهور درزمان صدور نص با ظهور فعلی آن تفاوت داشته است.

گفتنی است که در غالب موارد جمع عرفی ما کشف می کنیم که نص در زمان صدور با قرینه ای حالیه همراه بوده که این قرینه حالیه منتقل نشده است. عدم انتقال قرینه حالیه به ویژه اگر قرینه حالیه عامه باشد، هر چند ذاتا خلاف اصل است، ولی عرف گاه این امر خلاف اصل را می پذیرد و آن را به عنوان راه حلی برای حل تعارض مطرح می سازد.

این تعبیر مرحوم آقای بروجردی که فقه شیعه به منزله حاشیه بر فقه عامه و ناظر به آن است یا به تعبیر ما خاستگاه فقه شیعه، فقه عامه است، در واقع تنبیهی است بر لزوم شناخت فضاهای موجود در عصر صدور که در ظهور کلام اثرگذار است. برای فهم درست از روایات باید ارتکازات موجود در عصر صدور را که عمده در فقه اهل سنت یافت می شود، شناخت. در بحث ما نیز جمع عرفی به ما کمک می کند که فضاهای منتقل نشده را درک کنیم؟ یعنی ما به قرینه اظهر درک می کنیم که در کنار ظاهر قرائنی بوده که به ما منتقل نشده است؛ لذا برای شناخت کامل احادیث باید به مجموعه احادیث توجه نمود.

البته این سخن که جمع عرفی کاشف از عدم انتقال قرائن محفوفه به کلام است، در غالب موارد صادق است نه در همه موارد؛ چون گاه ممکن است اساسا کلام صادر شده از معصوم بدون نیاز به قرینه ظهور در معنایی غیر معنایی که در زمان کنونی از حدیث فهمیده می شود، داشته است.

نظیر این مطلب در بحث های رجالی مطرح است. در رجال مشکل مهمی به نام اشتراک عناوین راویان وجود دارد. ولی چه بسا این مشکل در عصور بعدی ایجاد شده باشد. اجمال عناوین چه بسا اجمال طاری باشد؛ مثلا کلینی هنگامی که نام علی بن ابراهیم را به کار می برده، تنها یک نفر به این نام وجود داشته است. ولی در زمان یا در مکان دیگر شخص دیگری به نام علی بن ابراهیم، پیدا شده که سند مشتمل بر علی بن ابراهیم را برای ما مجمل ساخته است. پس شیخ کلینی قرینه ای برای تعیین مراد از علی بن ابراهیم همراه کلام خود ذکر نکرده بود؛ چون نیاز نداشته است. پس الزاما جمع عرفی کاشف از قرینه متصله منتقل نشده نیست. بلکه مستقیما می تواند مراد استعمالی متکلم از کلام ذوالقرینه را معین سازد.

تاکید بر این نکته مفید است که طبق تحلیل ما از جمع عرفی، قرینیتِ دلیل قرینه بر دلیلِ ذوالقرینه به نصب متکلم نیست. این گونه نیست که متکلم دلیل قرینه را مفسر کلام ذوالقرینه قرار داده باشد. بلکه این ما هستیم که از دلیل قرینه مراد متکلم یا ظهور کلام دیگر متکلم را درک می کنیم.